



۲۰۱۹/۰۵/۲۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

آیا یک ملت هستیم؟



یادداشت:

این مقاله جناب داکتر اکبر یوسفی، همکار دانشمند و گرانقدر وبسایت آریانا افغانستان آن لاین قبلاً به تاریخ ۲۷ جنوری ۲۰۱۶م یعنی سه سال قبل در دو بخش نشر شده بود که هنوز هم با وضع کنونی کشور عزیز ما افغانستان قابلیت نشر مجدد دارد. ما اینبار آنرا در یک بخش به حیث یک نوشته با اهمیت در یک بخش به صورت کامل آماده ساخته و به زیور نشر می سپاریم.

سالیان نسبتاً طولانی سپری گردیده است، که در مورد اصطلاح "ملت"، "ملی بودن" و "ملت گرایی"، چه بسی مباحثی نیست، که صورت نه گرفته باشد. همه ما، نظرات مختلف را شنیده و خوانده ایم. وقتی اگر، در تحت این کلمات که "آیا ملتی هستیم؟"، یا "ملتی نیستیم"، واقعاً جدی فکر کنیم، باید حاضر باشیم، تا طبق معمول تعریف معینی را هم برای آن داشته باشیم و یا بپذیریم، که با "نورم ها" و معیار های معمول، علمی و تاریخی انکشاف اجتماعی بشر، مطابقت نشان دهد. اگر گفته شود، که "ملت نیستیم" چه مفهومی را از آن، در سر می پرورانیم. قبل از اینکه، با مفهوم "ملت" و "حکومات ملی" که در جوامع دیگر، تعریف شده است، توجه نمائیم، اشارات مختصری را، به ارتباط مراحل مختلف تاریخی، درین سرزمین، غیر مفید نمی دانیم.

افغانستان کشوری است کهن. این سرزمین در جمله کمترین کشوری های جهان محسوب می گردد، که اولین انسان ها، درین خاک، قدم گذاشته اند. دوره های تخمینی ۶۰ تا ۱۰۰ هزار سال قبل را که در برخی از منابع نشراتی تذکر رفته است، تا قریب پنج هزار سال پیش از امروز، (شروع مرحله زراعت و کلتور)، به عنوان دوره "شکاری ها" و "جمع کنندگان"، یاد می کنند. این بدان معنی است، که انسان در آن مراحل، از آنچه در طبیعت موجود بوده است، بدون تغییر شکل برای زنده ماندن استفاده می نموده اند.

آغاز "کشت و زراعت"، یا آغاز مرحله "کلتر"، در عین حال مصادف با اختراع "خط" و سواد نوشتن است. تشکیل "دولت های مختلف"، خاصاً "دول شهری"، بدون شک قدم گذاشتن انسان به مرحله کیفی جدید، شمرده می شود. اما گفته می شود که در همه جا ها، همزمان و یکسان، آغاز نه یافته است. اینکه در گذشته های دور چه تمدن ها، درین سر زمین افغان ها، ریشه دوانیده و پس از شکوفائی ها و رشد کلتر و فرهنگ در هر یک از آن مراحل، نابود شده است، در مقالات و آثار تحقیقاتی "ارکیالوژیک" دانشمندان و مؤرخین داخلی و خارجی، به پیمانه وسیع منتشر شده است.

آنچه این نویسنده، در تحت این عنوان در نظر می گیرد، فقط جهات "سیاسی" و "هویت" ملی مطرح است، که در مطابقت با آن، این کشور و اتباع آن، در تشکّل و ساختار دولت، دارای چه حالت و هویت است و بر طبق قانون اساسی کشور، در مناسبات "بین المللی"، دارای چه موقف است، که با همین هویت، "افغان" معرفت کسب نموده و می نماید. این واقعیت را هم باید از نظر دور نداشته باشیم، که دولت، طوری که "گیلنر" در جایی می نویسد: "دولت تمرکز اختصاصی، برای حفظ نظم است."

وقتی از مفاهیم "سیاسی" سخن در میان است، هدف اصلی، موضوع همبستگی و توافق اتباع کشور بر "نورم ها" و قوانین معین، یا "نورم های" حقوقی - سیاسی می باشد، که در امر امنیت و سلامتی هر فرد جامعه، سنجیده شده باشد و از جانب حاکمیت دولتی، تحقق چنین اهداف، تضمین شده بتواند. احساسات، عقاید مذهبی، ارزشهای فرهنگی و غیره، نمیتواند، در جمله شرایط اساسی تشکیل یک "حاکمیت سیاسی" دخیل ساخته شود. "کلتر و فرهنگ"، و "عقیده" ارزش هایی اند، که پیروی از آن در پرنسپ، نمی تواند، از طریق "تصویب قانون" بر اتباع یک دولت، به عنوان امر تحمیل گردد، که همه در برابر آن حقوق و مکلفیت مساوی داشته باشند. البته کلتر و فرهنگ برای حیات روزمره انسان، محتوی می بخشد، که آزادانه، طبق اراده فردی خود، از آن در اجتماع "استفاده" نموده، منفعت مادی و معنوی می بیند. در قدم اول ضرورت مبرم آنست، تا نخست، دولت و یا سیستم "اداری - سیاسی" از "صلح و امنیت" اتباع در قلمروی که بر آن حاکمیت می نماید، قادر به تضمین این حق برای همه گردد. در قدم بعدی، وقتی در تحت آن شرایط فضای زندگی فراهم ساخته شده باشد، می تواند، شرایط زندگی با همی، برای پیروان همه ادیان و عقاید، در چوکات زندگی فرهنگی، بدون تبعیض و بدون برتری بر یک دیگر، با حفظ "آزادی عقیده"، ممکن گردد. بدینترتیب، همه افراد جامعه، باید به تمام ارزش های فرهنگی بدون برتری یکی بر دیگری، به حیث میراث بشر، طوری توجه داشته باشند، که در استفاده از آن ارزش ها، اختیار مستقلانه داشته باشد و طبق میل و نیازمندی و استعداد و توان خودش، از آن مستفید گردد.

قبلاً هم ارائه گردید، که علم و فرهنگ، به خاطر بهبود کیفیت زندگی انسان رشد داده می شود. نباید فراموش شود، که کشفیات و "اختراعاتی" هم در حیات بشر، صورت پذیرفته و خواهد پذیرفت. در نتیجه، کیفیت زندگی انسان را از اساس تغییر داده و تغییر می دهد. اما همه چنین انکشافات، بر اساس اوامر قانونی صورت نه گرفته است. به عبارت دیگر، "اختراع" هیچوقت، نمی تواند، به عنوان "مکلفیت" و امر، بر همه اتباع جامعه

صادر گردد. لیکن انجام یک عمل "جرمی" و یا ارتکاب به عمل مستقل انسان، خلاف قانون، برای همه اتباع، "جزای" قانونی مشخص ساخته است، در صورتی که، سیستم "حقوقی - سیاسی" مستقر باشد.

از ارزش های کلتوری و فرهنگی، با در نظر داشت، تقدم در موارد نیازمندی استفاده صورت می گیرد. پدیده نو جای کهنه را می گیرد. "حاکمیت سیاسی" باید در امر حفظ صلح و امنیت برای هر یک از افراد اجتماع خود، متعهد بوده، قابلیت و مهارت لازم را هم در حفاظت اتباع، از خود نشان داده بتواند.

این نویسنده، وقتی از مفهوم "ملت" صحبت می کند، هدف او، به مفهوم "مُدرن"، یعنی پروسه تشکیل دولت های "ملی"، بعد از انقلاب فرانسه است. این دول از خود تعاریفی داشته اند. در چنین دول، بار دیگر تأکید می گردد، که این همه اعضاء جامعه است، که در یک قلمرو، در تحت اداره سیاسی به سر می برند و از طریق همان ساختار دولتی و نمایندگان آن، در عرصه بین المللی، با هویتی که در قانون اساسی هر کشور، تعریف شده باشد، معرفی می گردند. در حال حاضر، هر فرد جامعه افغانستان، در خارج از کشور، با هویت ملی یا تابعیت دولتی، "افغان" شناخته می شوند.

"مُدرنیزم" یا "تجدد"، که با مرحله "صنعتی" و تولید ماشینی و زندگی شهری یا "تمدن" مطابقت نشان می دهد، به صراحت، در بیش از یک قرن گذشته، خاصاً درین کشور افغان ها، به حیث یک ضرورت مبرم، مطرح بوده است، متأسفانه، در وقفه های مختلف، با مقاومت های تخریبی و متوقف کننده، توسط "حلقات متنفذ محلی" و "روحانیون عقبگرای اسلامی" روبرو شده است. اما از آنجایی که کلمات "ملت"، "ملت گرایی" ("نیشنلیزم"، "ناسیونالیزم") و "مدرنیزم" را به وفرت می شنویم، بیهوده نخواهد بود، هرگاه درین مورد، تا حدی نظرات، سائر دانشمندان خارجی را هم از نظر بگذرانیم.

دانشمندان زیادی، موضوع "ملت گرایی" ("نیشنلیزم") را از جهت تأریخی، تحت مطالعه قرار داده اند، هر یک از آنها، که در توضیح جهات سیاسی، اجتماعی روشنی انداخته اند، در عین حال از خلاء ها، کمبودی ها و فقدان در معنی و مفهوم نیز حرف می زنند. در بسیاری از اسناد تأریخی، شکل مقایسوی را، بعضی ها خیلی سطحی پیشکش می کنند، برخی از دست آورد های فرهنگی و علمی و یا ساحات نفوذ قدرت، یک نظام سیاسی گذشته، به عنوان "افتخارات ملی" یاد می کنند. اما اینکه، آیا همان انسان های آنزمان هم، به چنین ارزش ها، هم چنان آن تعریف را داشته بوده باشند، در بسیاری موارد، صریحاً قناعت بخش نمی باشد.

"گیلنر" در مورد تعریف مفهوم "ملت"، در حالی که تصورات "ناسیونالیست ها" را از جهات مختلف، به شمول کسانی که در تعاریف عام، موضوعات "اخلاقی" را هم دخیل می سازند، مشخص می سازد که تعریف "ملت" در مقایسه با تعریف "دولت"، مشکل تر به نظر می رسد، زیرا در واقعیت امر، یک "ملت" داشتن، کدام مشخصه و صفت پیوست با بشریت نبوده است، اما چنین وضعیت "ظاهری" را کمایی نموده است. در حقیقت "ملت ها" و "دولت ها" را، این مؤلف کتب، پدیده های "تأریخی" می داند، به هیچ صورت یک ضرورت عالم گیر، نمی شمارد. نه "ملت" و نه "دولت" در همه زمانه ها و در تحت همه شرایط، وجود داشته است. علاوه از آن، "ملت ها" و "دولت ها"، عین پدیده نمی باشند. بر اساس تعریف "ناسیونالیزم"، هر دو

برای یکدیگر تعیین شده اند؛ هر یک هم چنان نا مکمل شناخته شده است، یکی بدون دیگر آن، در حقیقت برای خود و به تنهایی یک تراژیدی شناخته می شود. ("گیلنر"، صفحه ۱۶)

"جان برویلی" (John Breuilly) در یک اثر خویش، در سال ۱۹۸۲م، تحت عنوان: "ملت گرایی و دولت"، در مقدمه می نویسد: "ملت گرایی می تواند "مُدرن" باشد، اما "مُدرن بودن" به مفهوم "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" نیست. مؤلف، به صراحت یکی از کمبودی های مهم را در ادبیات این بخش، تذکر داده، می نویسد که در گذشته "هیچگاه مطالعات و بررسی های عمومی "نیشنلیزم" یا "ملت گرایی"، به یک شکل سیاسی، با شیوه استفاده از طریقه مقایسه تاریخی، صورت نگرفته است."

همین مؤلف کتاب، "نیشنلیزم، قدرت و تجدید در قرن نوزده در جرمنی" می نویسد: "... در قرن نوزده، اروپا وارد مرحله تشکیل "دولت های - ملی"، گردیده است." او معتقد است، که از آن زمان به بعد هم چنان "افکار و احساس" به بدرقه آن پروسه آغاز نموده است. در اینجا، برای کسانی که در تحت نام "ملت گرایی" در عین حال با تبلیغات علیه "بیگانه" مشغول اند، و در عین حال از شعار ها و ادعا های، "ملی" بودن حرف می زنند، باید از تقلید و "کاپی" سطحی افکار، خودداری نمایند، برخلاف باید نخست تحلیل درست و دقیق تاریخی از ساختار جامعه خود ما، داشته و با الهام معقول، علمی و مفید برای جامعه خود ما، به تعریف قابل فهم، دست یابند. تقلید سطحی و «کاپی» کورکورانه، فاجعه به بار می آورد.

این دانشمند، مانند سایر دانشمندان تاریخ انکشاف اجتماعی، که "ملت" را، به مفهوم "کتگوری" تاریخی یاد نموده است، کار مؤرخین را در جهت "مشروعیت دولت"، به عنوان کار مرکزی می داند، که مدعی "دولت ملی" می باشند. این مؤرخ هم چنان، در مفهوم "دولت - ملی"، دو پدیده، "قدرت" و "فرهنگ" را، در مفهوم "ملت" در پیوند می بیند. او معتقد است، که "نیشنلیزم" می تواند به حیث یک مفکوره و احساس یا سیاست تعریف شود، که بر موجودیت "ارزش" یک "ملت واحد"، و تقاضای دفاع از دولت و تقویت "ملت" تأکید، نماید. احساس اینکه ما "ملت استیم" و یا "ملت نیستیم" و هم اینکه، این و آن فرد از اتباع کشور ما "ملتگرا" است، و یا ملتگرا نیست، موضوع بحث این مطلب را تشکیل نمی دهد. برای چنین هدف، تحلیل کمی و کیفی و مطالعه دقیق اجتماعی در داخل کشور ضرورت است.

آنچه نزد این نویسنده قابل اهمیت است، اینست، که هیچگاه متمایل نیست، تا با "شیوه" جدال علمی، یا "پولیمیک"، به بحث بپردازد، بلکه به خوبی می داند، که واقعیت بینی و درک درست از شرائط داخلی و خارجی جامعه ما، راه حل درست مسائل را ممکن می سازد. در جامعه "کثیرالانتیک" ما، باید دقت جدی به کار برده شود، تا امراض "شوونیسم" "ایتنی" و "مذهبی" و اشکال "تفرقه"، راهی را که به اندازه کافی پر مشقت است، بیشتر دشوار نه سازد. لازم است، تا در صورت امکان و درک فردی، مفاهیم را طوری درک نمائیم، تا در نزدیک ساختن هر یک، یاری رساند. ممکن در ذهن هر یک از ما تعریفی وجود داشته باشد، مفید خواهد بود، تا این تعاریف را با دیگران در میان گذاشته، مقایسه کنیم که چه فرق هایی را می بینیم.

آنچه برای این نویسنده، به عنوان انتخاب در تعریف قابل پذیرش نمی باشد، آنست، که "ملت" را می توان به مفهوم یک گروپ اجتماعی - نژادی و ترکیب متنوع حیات فامیلی و خانوادگی در یک جمعیت مشخص، با

داشتن کلتور و فرهنگ و سابقه حیات تأریخ در نظر گرفت، اما وقتی چنین جمعیت ها را در رابطه با حیات "دولتی" در نظر می گیریم، لازم است، مرز های "سیاسی" و مرز های "ایتنی" و کلتوری را، با دقت تشخیص توانست. موضوعات احساسات و تعقل و واقعیت بینی را، باید با تفکیک درست از همدیگر درک کرد. وقتی از حاکمیت دولتی حرف می زنیم، این چنین قدرت سیاسی را نمی توان، "محدود و منحصر" به یک "نژاد"، پذیرفت. "وابستگی ملی" را هم نمی توان، مختص به پیروان یک "دین" و یک "مذهب" و یا یک گروپ «ایتنی»، تعریف کرد. در صورتی که وضعیت یک جامعه و ترکیب اجتماعی آن، کاملاً با جامعه دیگری که خود آنها، برای جامعه خود تعریفی دارد، مطابقت نداشته باشد، ضرور نیست که در فکر آن بود. زیرا یک دولت در تشکیل آن، بر اساس شاخص های خاص، که قدرت را تمثیل نموده بتواند، تشکیل می گردد.

"گیلنر" ضمن توضیح اشکال مختلف حاکمیت و امپراتوری ها، "ناسیونالیزم" یا "ملت گرایی" را مختصراً چنین تعریف می کند: **"ملت گرایی عبارت از تیوری مشروعیت سیاسی است، که در نتیجه آن، سرحدات "ایتنی"، با سرحدات سیاسی، زیاد ارتباط داده نشود؛ خاصتاً، در داخل یک دولت، مجاز نیست، که سرحدات "ایتنی"، صاحبان قدرت را از اتباع تحت حاکمیت آن جدا سازد - امکانی که حاضراً در فورمولبندی های اصول رسمی، نا ممکن شناخته می شود."** (صفحه ۸ و ۹)

اینهم درست است، که در مراحل اولی زندگی بشر، در اجتماعات کوچک آنها، تجانس در "نژاد" و به همین ترتیب، در پروسه تشکیل و توسعه گروپ های "ایتنی" و "فرهنگ" آنها، تا حدی یکسانی، بیشتر دیده می شده است. در حالی که امروز، به ندرت بمشاهده میرسد. با گذشت زمان و "مهاجرت ها"، چنین وضعیتی هم، رخ داده است، که "یک گروپ ایتنی" در پروسه تشکیل دولت، در قلمروهای مختلف، در قید و در تحت حاکمیت دول متعدد، مسکن اختیار نموده باشند و یا "ایتنی های مختلف" همچنان یک دولت مرکزی واحد را تشکیل داده باشند. زندگی "مُدرن" شهری و علم و تکنیک، برای انسانها طرز دید، و افکار نو، بخشیده است. اما نویسنده باور کامل دارد، که هریک از ما وقتی چنین اصطلاحات را بزبان می آوریم، می دانیم که چه می خواهیم، در مطابقت با آن، باید در مفهوم هم، افاده روشن داشته باشیم. در ارائه نظر و احساس هر کس آزاد است. اما مصلحت نخواهد بود که از آزادی استفاده سوء صورت گیرد و بشکلی از اشکال، به تمایلات "برتری" نژادی، و "کینه" و "تنفر" علیه جوامع انسان های دیگر، در تحت نام "بیگانه"، اجازه داده شود. "نژاد پرستی"، به هر شکلی که در تلاش قد بلندی باشد، باید شدیداً محکوم گردد.

قریب چهار سال قبل از امروز، وقتی اظهارات بعضی از هموطنان ما را در باره "هویت ملی" و تعبیرهای نسبتاً متفاوت از کلمه "ملت" می شنیدیم، اولین مقاله، در عصر "تکنالوژی" جدید اطلاعاتی، نسبتاً به عجله، تحت عنوان "هویت ملی افغان!" تحریر، و به همین پورتال افغان جرمن آنلاین فرستاده شد، که منتشر گردید. این اولین نوشته کوتاه بوده است، که اصلاً در "میدیای جدید" برای نشر سپرده شد. جواب چنین سؤال، از جهات مختلف به مفهوم "مثبت" و یا "منفی"، ارائه شده نمی تواند. این مربوط به آنست که هر یک ما، چه تعریفی را برای کلمه "ملت" می پذیریم. آیا در پذیرش مفاهیم، به نورم ها و انکشافات اجتماعی سیاسی، در

تأریخ جهان هم، ارزش قابل می شویم و یا خود ما مستقل از همه "شاخص" های معمول در جوامع دیگر، تعریف خود را، ارائه می کنیم، که همان لحظه از ذهن ما، ترشح می کند.

در سلسله مقالات منتشر شده، در قدم اول، بخصوص مفاهیم "دولت ملی" و "منافع ملی" در سیستم های اروپائی تحت مطالعه مختصر صورت گرفته است. مقایسه سیستم های اجتماعی - سیاسی، دارای فرهنگ ها و موقعیت های متفاوت، و سطح انکشاف "علمی - تخنیکی" و سطح زندگی با اساسات اقتصادی، کار خیلی ساده نیست، اما با رشد مناسبات چندین جنبه بین المللی، بکمک شناخت از شاخص ها و نورم های معین، می تواند، در ساحه بعضی از ارزش و شاخص ها مقایسه صورت گیرد و از تجارب علمی فرهنگی دیگران نیز استفاده بعمل آید.

وقتی به صفحات نشرات "فروان" الکترونیکی امروز نظر انداخته شود، ممکن توجه را بخود جلب نماید، که "تمایلات" مشهود "نژادی" در تحت پوشش "ناسیونالیستی"، بشمول تمایلات "افراطیت مذهبی" و "بنیادگرایی"، در لابلای تبلیغات "سیاسی - آیدیالوژیکی" افراد و "گروپ های" معین، بمشاهده می رسد، که هر دو موقف، بخصوص در شرایط "بحرانی" فعلی، به درجات و با تعبیرات مختلف، همزمان بر ضد "دیموکراسی" و به جانبدارای از انواع مختلف «دیکتاتوری» و سلب آزادی انسان، عمل می نمایند.

این چنین حرکات، بدون شک به هماهنگی، همبستگی مردم ما در قلمرو واحد، صدمه زده، جامعه ما را هر چه "بیشتر"، از پیشرفت بسوی حل مسایل حیاتی و در نتیجه، از کاروان تمدن، دورتر و عقب افتاده تر نگه می دارد. قریب در هر متن مقاله و نوشته های منتشره، کلمات چون "ملی گرا" و یا "چپ گرا" را هم بیشتر در نوشته های حلقائی می یابیم، که بصورت عموم، ممکن متمایل باشند، تا در یک جامعه "مُدرن" زندگی کنند و از دست آورد های "علمی - تخنیکی" و فرهنگ های مختلف، نیز مستفید شوند، اما بطور محسوس و مشهود، احساس "نژادی مزمن جنون آمیز" را هم دامن زنند و بدینترتیب، مملو با انواع مختلف، تعصبات نا مطلوب و تجرید یابنده، در جامعه ما پخش نمایند. گروپ های، که شعار های نهایت "افراطی مذهبی" و بطرز خاص، در ضدیت با "جوامع متمدن" به زبان می آورند، بصورت عموم از احساسات مذهبی مردم عوام ما، برای اهداف "سیاسی" آنها، استفاده سوء می نمایند.

در مقالات بی شمار نویسندگان و صفحات بی سر و بی پای کتب تأریخ سیاسی جوامع خوانده ایم، که در مورد منشاء مفهوم "ملت" و "دولت ملی" در انظار علمای تأریخ حیات اجتماعی - سیاسی، برداشت های مختلف موجود بوده، بخصوص در دهه های اخیر، بصورت عمده، در دو گروپ تقسیم گردیده اند. در سالهای اخیر گروپ "مُدرنیست" ها، منشاء اصلی اصطلاح "ملت" و "دولت ملی" را بعد از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م - ۱۷۹۹م) می دانند. به قول "علمای تاریخ انکشاف اجتماعی - دولتی"، هنوز اثری از مفهوم "دولت های ملی"، در اروپا وجود نداشته است، که در سال ۱۷۴۷م، یک "حاکمیت مقتدر پادشاهی"، با مرکز قدرت در «قندهار» افغانستان امروز، مستقر ساخته شده است، که با نام «احمد شاه بابا»، در تأریخ ثبت می باشد. در روز های آغاز، "پیروزی انقلاب فرانسه"، انکشافاتی در اروپا به راه افتاده است، که در مغایرت با اکثریت نقاط دنیا، درین قاره، مناسبات «فیودالی»، یکباره از ریشه کشیده شده است. با رشد، صنایع و تولید «ماشینی» در مناسبات اقتصادی، سیاسی - اجتماعی و فرهنگی نیز تغییرات بنیادی، بوجود آمده است.

این تغییرات بر سیستم "سیاسی - اداری" اثرات کیفی عمیق و وسیع داشته است. بعضی از رژیم های سیاسی جدید، نظام های "پادشاهی مطلقه" را سرنگون نموده، تعداد دیگری از آنها، "پادشاهی مشروطه" را هم اساس گذاری نموده اند. با توسعه و رشد زندگی "شهری"، سهم وسیع انسان های دارای استعداد و درک جدید از زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، که کمیت وسیع آنها، با لغو نظام "فیودالی" از محلات خارج شهرها، به عنوان باشندگان جدید، در شهرها، سکونت اختیار نمودند، نفوذ و قدرت، حلقهات متنفذ و صاحبان قدرت سابق را "محدود تر" ساخته اند.

"پادشاهی" جوان افغانستان، در آغاز تأسیس آن، به زودی، به یک "امپراتوری" مبدل گردیده است. زمامدار در شباهت، و در مطابقت با رونق معمول "پادشاهی های قلمروی" دیگر، با توجه با خصوصیات و مناسبات معین اجتماعی "رعیت" و "بادار"، در قلمرو های تحت حاکمیت آن پادشاهی، در جهان آنزمان، حکومت می نموده است. آن نحوه حکومت که بعداً در اروپا، در شرایط عدم موجودیت حاکمیت "فیودالی"، قشر های وسیع در اداره سیاسی سهم داشته اند، هنوز پا به عرصه وجود، نگذاشته بود. بناءً از ذکر مفهوم حکومت "ملی"، به آن، با تعاریف "مُدرن"، مطابقت نشان نمی دهد.

بعد از "انتقال قدرت" به نسل بعدی، بطور مشهود، با آغاز نوبت "نواسه ها" در آن «قلمرو»، در نحوه "زمامداری"، تغییراتی رخ داده، این کشور و جامعه درگیر "بحراناتی" هم گردیده است، که مؤرخین از "خانه جنگی" و "جنگ بر سر قدرت" نیز، یاد نموده اند. هم زمان، تلاش های "نفوذ مشهود"، دولت های استعماری، وارد صحنه های سیاسی می گردد. "اروپا" آهسته آهسته متصل پروسه های انقلابی، "مهر دولت های ملی" را هم بر پیشانی آنها، «حمل» می نموده اند. در چنین مراحل، تقلید و نفوذ کلمات، از جوامع اروپائی که مستعمرات وسیع در اختیار آنها بوده است، در کشور های تازه از استعمار رها یافته، هم چنان مشهود است.

هستند کسانی هم، وقتی از یک "ملت" و "دولت ملی" نام می برند، در عین حال، نزد آنها، سیستم های سیاسی - اجتماعی در نظر می باشد، که جوامع آنها، در یک سطح انکشاف، پیشرفته تر از "فیودالیزم" و مناسبات "قبیلوی" قدم گذاشته باشد و به عبارت دیگر، همه اتباع جامعه، در تابعیت یک دولت، به پیروی از نورم های قانون، دارای حقوق و مکلفیت های مساوی اند. بناءً اگر تعریف "مدرنیست ها" در نظر گرفته شود، فقط دولت های "ملی" را، دولت های می دانند، که در حاکمیت آن، "بورژوازی صنعتی"، رهبری امور را بدست گرفته، سیستم حقوقی و قانونی را با نحوه خاص تسلط بر تولید نعم مادی، یعنی، کار ماشینی، انکشاف داده اند. موجودیت مناسبات کهنه فیودالی و قبیلوی، موجودیت "دولت ملی" را خدشه دار می سازد، به عبارت دیگر، منتفی می سازد. بتدریج و بخصوص حال، دولی که دارای سیستم های "قانونی" اند، حاکمیت آنها، دیگر در انحصار کدام گروپ خاص نبوده، در چوکات دیموکراسی، دول دیموکراتیک را اگر، "دول ملی" یاد می کنند، هدف از دولت حاکم و تمام مردم آنست، که بعنوان "ملت" و "مردم" یک کشور هم، یاد می کنند. وقتی اگر ترکیب اجتماعی و فرهنگی و ترکیب "اینتی" در قلمروها، در نظر گرفته شود طوری که ترکیب "لسانی" نیز مورد در نظر گرفته شود، اشکال و انواع مختلف ترکیب، به مشاهده می رسد.

از موجودیت رژیم های "کثیرالایتنیک" و "کثیرالسانی" و هم از موجودیت "پیروان مذهبی و دینی" نیز یاد شده است. موجودیت گروپ های "اکثریت" و "اقلیت"، در مسیر انکشافات حیات، دولتی در طی ده ها و سده ها، مطرح بوده است. البته در برخی از کشور ها، لسان واحد مسلط هم، در جامعه و در نظام های دولتی وجود دارد. موجودیت دول "کثیرالسان" هم مشهود است.

به این نتیجه و ارزیابی، اکثریت علمای تاریخ اجتماعی - سیاسی، پیوسته اند، که "جنبش های ملی"، به مثابه یک حرکت سیاسی، نخست در جوامع "اروپایی" و "شمال امریکا" وارد صحنه سیاسی گردیده است.

بدین معنی که درین سرزمین ها، "دولت های ملی"، جانشین "امپراتوری های قلمروی"، یا "پادشاهی های قلمروی" گردیده اند. به عبارت دیگر، "حکومت های جدیدی" وارد عمل شده اند که در ساختار اداری آنها، "سهم" نمایندگان، قشر های دیگر اجتماعی، بروز نموده است، در کشور های مختلف، با تناسب متفاوت، به تدریج، از صلاحیت های "محافل اشرافیت فیودالی" در قدم اول در اروپا، کاسته شده، در مدت زمان قریب یک قرن، دولت های «ملی»، تحت رهبری "بورژوازی جوان" و سیستم سیاسی - حقوقی نوین، بوجود آمده است. در "سلسله رژیم های قلمروی" یا "امپراتوری های قدیمی"، بعضاً "جمهوری ها" و "پادشاهی های مشروطه" نیز پا به عرصه وجود گذاشته است. "دولت های ملی"، جانشین پادشاهی های "مطلقه" و سایر رژیم های "خودکامه" نیز گردیده اند.

Monday, 12 November, 2001, 16:36 GMT

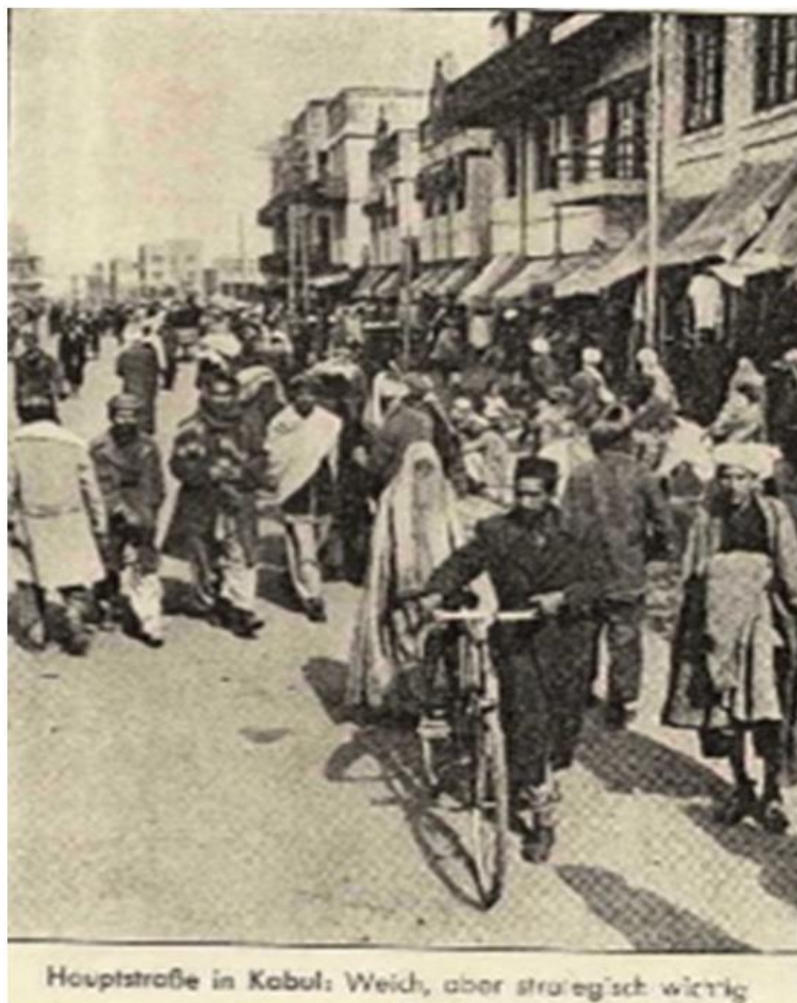
Kabul: City of lost glories



The air raids have destroyed some Kabul homes

(«دوشنبه، ۱۲ نومبر ۲۰۰۱م، ۱۶:۳۶ وقت گرینوچ، کابل: شهر شکوه را از دست داد»
«حملات نا گهان برخی از خانه ها را ویران ساخت»)

وقتی ملل تحت استعمار، به آزادی نایل می‌گردند، در کشور های "نو آزاد" شده آنها، حلقه‌ها و محافلی قدرت را در دست می‌گیرند، که ادعای "ملی بودن" را به زبان می‌آورند، صرف‌نظر از اینکه هر قدر به خاک و کشور خود وفادار باشند، در اکثریت این کشور ها، آن پایه های مادی و معنوی، که در اروپا و شمال امریکا، باعث تحرک انکشاف سریع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردیده است، موجود نبوده و تا همین لحظات وجود ندارد. بروز موج جدید "گلوبالیزم"، در عصر و زمان، رشد "تکنالوژی اطلاعاتی"، تمام امکانات آنچه را که، در قرون گذشته معمول بوده است، کاملاً نابود و دیگرگون ساخته است. این کشور ها، حال هم در وابستگی وسیع و عمیق بسر می‌برند، بحران‌ها "نوسانی" درین کشور ها، خیلی ناگهانی هم سر می‌کشد. حال سؤالی می‌تواند مطرح شود، که این "دولت های ملی" اروپا، چه فرقی با "حاکمیت های قبلی" داشته است. یکی از مشخصات این دولت ها، در آن شناخته شده است، که "بورژوازی جوان"، مناسبات "حاکمیت فیودالی" را یکباره، از ریشه، نابود ساخته است و راه رشد "صنعت" و زندگی "شهری" را تسریع بخشیده است. در چنین دولت های "ملی"، سهمگیری مردم، در تعیین نظام های سیاسی – اجتماعی، از "انقلاب فرانسه"، به "بعد"، تدریجاً رشد و توسعه یافته است. گروپ مخالف آن که در حال حاضر بعنوان "اقلیت" شناخته شده است، با در نظر داشت، تمایلات "نژادی"، نزد خود تعریفی



(«جاده اساسی در کابل: نرم، اما از نگاه ستراتیژیک مهم»)

داشته، آنرا از آغاز خلقت بشر می‌شمارند و "ابدی" می‌دانند. در عنوان، همین سوال، فقط چند لحظه قبل از آغاز این نوشته، این نویسنده مطرح ساخته است. البته تحلیل عمیق آن نیازمند، مطالعات وسیع‌تر بوده، قبول برداشت‌های خود را بر هیچ‌کسی تحمیلی نمی‌داند. اما وقتی اگر می‌پرسیم که: "آیا ملتی هستیم؟" باید در عین حال بخود حق بدهیم، تا متوجه شویم، که جواب ما چه نوع افاده خواهد شد؟ از جانب دیگر، لازم است، ببیندیشیم که آیا این جواب ما، در مراحل مختلف تأریخی هم چنان، تصویر واحد خواهد داشت؟ اگر ملتی هستیم، و هم اگر این ملت را دوست داریم و به سرنوشت و ماهیت حیات مردم آن دلچسپی داریم، ممکن حق داشته باشیم که از خود بپرسیم که چه نوع تعریف آنرا فورمول‌بندی کرده ایم؟

به یقین که در جوامع دیگر هم دیده ایم، که دیگران "ملت" و "دولت" خود را چگونه تعریف نموده اند. ممکن دول آنها را بر اساس همان مفاهیم، به موافقت مردم آن و در امر رفاه و سعادت برای آنها، آباد ساخته باشند. در آبادی و انکشاف دول آنها، کدام جوانب و اساسات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در نظر گرفته اند؟ بعد افراد جوامع آنها از "ملت" و "دولت" خود، چه انتظار دارند، مسئولیت، مکلفیت و حقوق خود را هر یک چگونه درک نموده و به هریک از ارزش‌ها، چه وزنه قایل اند؟ این همه مسایل بی شماری را، هر یک از اتباع چگونه، برای خود، روشن ساخته اند؟ آیا ما هم از آنها می‌آموزیم و یا خیر؟ اگر از آنها، نمی‌آموزیم، پس آموزش ما کدام است؟

قبل از اینکه در حیطه توان و درک، از مفهوم "ملت" و "هویت ملی"، برای اتباع کشور ما تعریفی ارائه گردد، توجه هم وطنان را، به معلومات مختصر، از تأریخ تمدن و حیات شهری در کشور ما، نظر می‌اندازیم، که یکی از "خبر نگاران بی بی سی"، که در باره منشاء نام تأریخی، شهر زیبای کشور ما، کابل نامدار، که پایتخت افغانستان امروزی است، جلب می‌نمائیم:

این معلومات، در متن گزارش تأریخ ۱۲ "نومبر" ۲۰۰۱م، جای داده شده است. این تصویر بحیث یک نمونه از تخریبات حملات هوایی قوای ایالات متحده امریکا، در همین منبع خبری به نشر رسیده است. خبرنگار ضمناً، از جلال و حشمت تأریخی کابل که حال از صدمات تذکر داده است، یاد نموده، می‌نویسد: "کابل به ارتباط زیبایی آن، از جانب شاعران ترک و پارسی، تحسین و ستایش خیلی زیاد، همگون دیده است"، "افسانه‌ها و حکایات زیادی موجود است که کابل چگونه، این نام را تصاحب شده است. خیلی شاعرانه هم از آن جهت بوده است، که از کلمه "پارسی"، "آب" در وسط از کلمه "گل" تشکیل گردیده است".

اهمیت "ستراتیژیک این شهر را، هم چنان، مجله "شیپگل" در سال ۱۹۵۵م نیز، با نشر این تصویر، چنین تعریف می‌کند: "سرک اساسی در کابل: نرم اما از نگاه ستراتیژیک مهم".

"حال یک شهر اسلامی است، لیکن در یک تأریخ طولانی، مذاهب و ادیان مختلف درین شهر آمده و رفته اند. این شهر یک مرکز "زردشتی" یا "زرتشتی" ("زوراستریانیزم" (Zoroastrianism)) و "بودیزم" (Buddhism) نیز بوده است. شهرت و نام او در سراسر "پارس"، "آسیای میانه"، "هند"، "چین" و

"یونان قدیم" پخش گردیده است. در سروده های "هند قدیم"، "ریگ ویدا" از آن به عنوان یک شهر مطلوب آرمان و خیالی می دیده اند، که با دیدگاه جنت موقعیت آنرا در کوه ها، تعریف نموده اند."

به ادامه، این خبرنگار در معرفی بیشتر کابل زیبا می نویسد که این شهر: در اطراف قلعه نظامی "بالا حصار" توسعه و رشد نموده است، که از بالای تپه، بر شهر نظارت شده می تواند. این محل را، محل تقاطع یا دو راهی و هم چهار راهی، یاد می نموده اند، یعنی راه هایی که در سمت شرق بسوی هند و به سمت غرب بسوی قندهار و ایران و هم به سمت شمال، بسوی "سمرقند" و شهر های آسیای میانه، رهنمائی ها، داشته است."

در همین گزارش خود، خبر نگار "بی بی سی"، مکرراً می نویسد که به نسبت توصیف کابل، بخاطر زیبایی آن توسط شاعران "ترکی" و "پارسی"، هم چنان در "قرن شانزده، بحیث یک شهر مطلوب، برگزیده و محبوب، برای فاتح مغل، "بابر" (Babur) شهرت یافته است. او یک سلسله عمارت ها و قصر های جدیدی را، بشمول مساجد و باغ ها، تهداب گذاری نمود، خودش هم درین شهر، در داخل باغ محبوب او، مدفون است."

"بهترین و پاک ترین شهر در آسیا"

اولین اروپایی، مسافر انگلیسی بنام "جورج فوستر" (George Foster)، که از کابل دیدن نموده است، او این شهر را: "بهترین و پاک ترین شهر در آسیا" توصیف نموده است. "فوستر"، خودش هم آنچه را تصدیق نموده است، که بابر "فاتح" در خاطرات خود، گفته است که "کابل" به یک "دیگ ذوب فلزات" می ماند که مردمان زیادی را با زبان های متعدد، در خود جوشانده است. "درین جا "پشتون" با "پارسی"، "ترک"، با "هندوستانی" مخلوط گردیده اند. «بابر یادداشت نموده است، که به ۱۳ زبان درین شهر سخن زده می شود. این فضا و "اتموسفیر" کیهانی و جهانی را الی عصر و زمان مدرن"، نگهداشته است.»

پروفسور معروف "بشر شناسی اجتماعی" و "فلسفه" در پوهنتون "کیمبریج" (Cambridge) برتانیه، "ایرنیست گیلنر" (Ernest Gellner) (متولد ۱۹۲۵م در پاریس، وفات ۵ "نومبر ۱۹۹۵م در پراگ)، در یک کتاب خود تحت عنوان: "ملت گرایی و مدرنیت"، که موجودیت پدیده چون "ملت" را مورد سوال قرار داده است، زمانی چنین اظهار نموده است: "ناسیونالیزم است که ملت را ایجاد می کند، نه برعکس." به عبارت دیگر، "هوبسباوم"، همین اظهار، "گیلنر" را، بدین متن نیز بیان می کند: "ملت ها نبوده اند که، دولت ها و ملت گرایی را ایجاد نموده باشند، بلکه برخلاف آن بوده است."

"گیلنر"، "آیدیالوژی ناسیونالیستی" را که "آگاهی غلط" دانسته است، در صحبت های خود، برای این "آیدیالوژی"، فقط تمسخر ذخیره داشته است. برای او، "ناسیونالیزم"، نه بعنوان یک "نظریه"، بلکه بمثابة یک "پدیده" و "انگیزه"، مطرح بوده است. از دید او، این "پدیده"، جبر تجانس "کلتوری" شمرده می شده است، که پروسه "صنعتی" در قرن ۱۹، با خود آورده است. قابل تذکر است، که "هوبسباوم"، ادعای را مبنی بر اینکه، گویا "ملت ها"، پدیده های اند، که در طبیعت از زمان خلقت بشر، به مثابه یک سرنوشت سیاسی وجود داشته بوده باشند، افسانه خوانده است. این پدیده را دانشمندان متذکره، محصول مرحله صنعتی شدن

جوامع و انکشاف شهر های "مُدرن" دانسته اند. بناءً، دشوار است، که در جوامع فاقد صنعت، با نظام های "پادشاهی فیودالی مطلقه" و سایر "دیکتاتوری های"، قبل از صنعتی شدن، از "حکومت های ملی"، نام برد. البته در چنین جوامع، که در حالت "گذار" قرار داشته باشند، می تواند، هواداران "آیدیالوژی ملی"، وجود داشته باشند، که بندرت، قدرت رهبری و هژمونی را در سیستم سیاسی در اختیار، گرفته خواهند توانست.

برای چنین یک راه و روش، به پایه های اقتصادی – اجتماعی و رسیدن به سطح معینی از سازماندهی دولتی، سیستم تعلیمی و تربیتی عامه، مشابه کشور های غربی، که در مقایسه با اجتماعات "عنعنوی شرقی"، "سیستم های مکتبی" و "مسلکی" یاد می گردند، نیازمند می باشد. عمده ترین شاخص چنین یک حکومت را، همبستگی مردم و توافق آنها، بر سیستم تسلط برای تطبیق قانون در نظام "سیاسی – اداری" تشکیل می دهد. وقتی به عنوان مثال، از محو "فساد اداری" نام برده می شود، مهم این نیست، که فرد یا حلقه مبتلا به "فساد"، بر طبق گروپ خون و یا "دی ان ای" (DNA)، به کدام "نژاد" و یا گروپ "ایتنی" منسوب است. درک از قانون و موجودیت مسئولین تطبیق قانون برای حفظ نظم و اداره حقوقی – سیاسی، بدون در نظر داشت، وابستگی "ایتنی" و "فرهنگی و مذهبی" و غیره مشخصات، یکی از شرایط لازم، برای یک حضور یک نظام سیاسی "متمدن و مُدرن"، شناخته می شود.

در یک سلسله از مقالات قبلی، در رابطه با نتایج مطالعات تأریخی دانشمندان علوم اجتماعی، تأریخ و فلسفه و بشر شناسی، در باره پدیده "ملت" ("نیشن" (Nation)) معلومات مختصر ارائه گردیده است. این کلمه "ملت" (Nation) را در زبان آلمانی، در سال ۱۴۰۰م، از زبان "لاتینی"، شامل ساخته اند، که صورت تحریر لاتینی آنرا، "ناسیو" (natio)، یاد نموده اند. معنی و مفهوم تحت الفظی آنرا هم قسماً، به مفاهیم چون: "مردم، خویشاوندی، نسل و نژاد انسان، جنس، نوع، جور، دسته، طبقه"، یاد کرده اند. همین اصطلاح یا کلمه را، به مفهوم وسیعتر، به گروپ یا اشتراک اجتماعی انسان ها، نسبت می دهند، که افراد آن، دارای مشخصات مشترک، چون زبان، رسوم، آداب، اخلاق و عنعنات یا منشاء نژادی و اصل و نسب، می باشند. تعریف این مفهوم را بدین صورت، همین منبع، بر اساس علم تجربی و آزمایشی، نا مناسب دانسته، به نسبت اینکه هیچ ملت، این تعریف را با تمام وسعت آن، داشته نمی تواند. در پهلوی آن، هم چنان، به زبان عام، بطور مترادف، به مفهوم موجود دولت و مردم نیز یاد می شود، که در نمایش علمی از هم جدا در نظر گرفته می شود. ("ویکیپدیا").

در یک متن قبل از محتوای اصلی کتاب "هوبسباوم" متوفی، که تحت عنوان: "ملت ها و ملت گرایی، افسانه ها و واقعیت از سال ۱۷۸۰م بعد"، به چاپ رسیده است، در ترجمه آن از زبان "انگلیسی" به "آلمانی"، چنین می خوانیم: «اکثریت ملت ها برای خود آنها، عنعنات دیرینه سابقه تأریخی، تبلیغ می کنند، که در امر تحکیم غرور ملی و هویت سهیم می سازند-، اما فقط تعداد کمی از ملت های امروزی، دور تر از قرن ۱۹، سابقه دارند.»

این دانشمند، با نقل از "ایرنیست رینان" (Ernest Renan)، که صد سال قبل گفته است، هم چنان می نویسد: «فراموشی، یا حتی غلط فهمیدن تأریخ، یک عنصر اساسی در تشکیل ملت، محسوب می گردد».

"ایریک هوبسباوم"، «رد پا و مسیر تاریخی ملت ها و ملت گرایی را در ۲۰۰ سال اخیر می یابد و جرأت می کند، تا در رابطه با ماهیت و موجودیت آن، ارزیابی خود را ارائه نماید...» او در صف "مُدرنیست ها" شمرده شده است که اکثریت دانشمندان، با نتایج تحقیقاتی او، بحیث مؤرخ نامدار موافقت داشته اند. این مؤرخ انکشاف اجتماعی، مانند تعداد زیادی از مؤرخین و "فیلسوفان"، بشمول "گیلنر"، در برابر "آیدیالوژی" ملی و اشکال آن در تاریخ، با شکاکیت می نگریسته است.

در جای دیگر، "ایریک هوبسباوم"، در رابطه با "احساس قدرت ملی"، چنین هوشدار می دهد: «به هیچ صورت، قدرت احساس ملی، در جهان امروز، نباید مورد منازعه قرار گیرد و یا به نقش آن کم بها داده شود. قبل از همه، در یک زمانی که، چنان ظاهری گردد، که گویا کینه بیگانه، درین و یا آن نوع بازی، در اکثریت مناطق کره زمین، بمثابه اشکال مسلط آیدیولوژی مردمی، مبدل شده باشد. به هر صورت، علایم و نشان ها، هم چنان در صورتی که شدیداً محسوس هم باشد، نباید مانند امراض، با یک تشخیص، پیشگویی و یا معالجه، به مغالطه گرفته شود.» ("ایریک هوبسباوم"، Eric Hobsbawm)

"جان برویلی"، هم چنان که در قسمت اول نیز از او نقل شده است، بر انکشافات سیاسی در "قرن نوزده" و منجمله در آلمان، اشاره ها و افاده های، مشابه داشته است. همین دانشمند، در نتیجه مطالعات و تحقیقات علمی خویش هم چنان علاوه می کند، که بسیاری از مطالعات در باره تعریف "نیشنلیزم" یا "ملت گرایی"، به شکل مجموعه از عقاید و اصول، افکار و تمایلات، بشمول احساس و عاطفه جمعبندی شده است، این حالت را مؤلف کتاب، تاریک و مبهم شمرده، معتقد است، که به همین سبب است، که در وقفه های مختلف، اهمیت سیاسی کسب کرده است.

"جان برویلی"، اصطلاح "ملت گرایی" را از دیدگاه یک "ملت گرا"، که می خواهد، "ملت گرایی" را بمثابه حرکت سیاسی رجحان ببخشد، تعریف نموده است، که در آن، دلایل یک "ملت گرا" را بر اساس "دکترین" یا عقیده سیاسی او، بر مبنای سه ادعا، چنین بیان داشته می دارد:

(الف) یک ملت با یک خصوصیت خاص صریح موجود است.

(ب) منافع و ارزش های این ملت، از دید ملت گرا، مقدم بر تمام مافع و ارزش های دیگر، محسوب می گردد.

(ج) ملت باید تا حد ممکن مستقل باشد. این امر معمولاً حد اقل نیل به حاکمیت سیاسی را لازم می بیند. ("جان برویلی"، مقدمه، صفحه ۳، «نیشنلیزم و دولت»، ... "نیویارک"، ۱۹۸۲م)

در عمق و در هسته این عقیده، "جان برویلی"، با تعریف "انکشاف یافته تر"، "سمیت" (Smith)، نیز آشنا می شود، که با تفاوت ازین "دکترین" یاد شده، "سمیت" طرح پیشرفته تری را مطرح می سازد، اساساً تمام طرح های مقصود را که شامل عمومیت صریح بوده، از مفاهیم مافوق ملت خاص، حذف می کند. در حالی که ملت گرا، ملتجی این مقصد می باشد. "برویلی" می نویسد که: "ملت گرایان" **اغلباً، ملت خود را بطور ساده، به عنوان یک ملت در قطار تعداد کثیری می بینند.** به ادامه، "برویلی" از موقف "سمیت" در رابطه با نفی ادعای "ناسیونال سوسیالیسم جرمن"، تذکر می دهد، که نامبرده علت آنرا، استوار بر "عدم تساوی نژادی"

دانسته، می گوید که با دیدگاه "ناسیولیست ها" مطابقت ندارد، که از "تعدد" و "جمع گرایی"، واحد و آزاد یاد می نمایند. "بروبلی"، در حزب "ناسیونال سوسیالیست جرمن"، در آغاز بعضی از پدیده های "ناسیونالیستی" را تأیید می کند. (صفحه ۳ / ۴)

طوری که در بخش اول نیز اشاره شده است، "ملت گرایی" را نویسنده این مقاله، به معنی معادل "نیشنلیزم" و یا "ناسیونالیزم" در نظر گرفته است، که سمتگیری "سیاسی" نیز در آن نهفته است. در بخش اول نیز تعاریف، صورت گرفته است. "ملت" (Nation) و "ملت گرایی"، دو مفهوم متفاوت اند. بر اساس افاده فوق، افراد یک "ملت" (ترکیب اجتماعی در تعریف هر ملت تفاوت هایی را هم نشان می دهد).

اگر قادر به تعریف دقیق آن گردیم، ملت مکلف به پیروی از مشی سیاسی "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" نمی باشد. به همان گونه که در اجتماعات یک دولت، افکار و نظرات مختلف "سیاسی - آیدیالوژیک"، در تاریخ، نظیر "لیبرالیزم"، "سوسیالیزم"، "سوسیال دیموکراسی"، "کمونیزم"، "سوسیال مسیحی"، "دیموکرات مسیحی"، "دیموکراسی" "اسلامی"، و غیره وجود می داشته باشد، به "نیشنلیزم" هم باید، تعریف درست داشت. صرفنظر از اینکه تعاریف مختلف از جانب دانشمندان علوم اجتماعی - سیاسی، در مورد "نیشنلیزم"، ارائه شده است، باید توجه نمود که دانشمندان، تعاریف علمی را، بر طبق "نورم های" معین طوری افاده می نمایند، که برای هر خواننده، قابل فهم و قابل قبول باشد.

اینرا هم نباید، از نظر دور داشت، که نتایج علمی یک چیز است، و موضعگیری های سیاسی افراد و یا گروپ های سیاسی، چیز دیگری است. بعنوان مثال، دانشمند معروف آلمانی، "مکس ویبر"، که آثار گرانبها، در علوم اجتماعی، اقتصادی و حقوق دولت، برای بشریت، از خود، به جا مانده است، از نگاه "آیدیالوژی سیاسی"، خودش متمایل به افکار "لیبرالیزم" بوده است. علاقمندان کتب و آثار علمی او، به مراتب از کمیت "پیروان لیبرالیزم"، بیشتر حدس زده می شود.

اما هرگاه، کلمه "ملت"، به مفهوم مُدرن در نظر گرفته شود، "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" را نباید با "قوم گرایی" یا "ایتنو سنتریک" اشتباه نمود، "که با تمایلات تبعیض "نژادی"، "پیشداوری ها" و بد بینی ها و غیره قضاوت های نا درست، توأم با تأثیرات "سایکالوژیک" نیز ملوث بوده می تواند. اهمیت "هویت ملی"، در آنست که در جامعه، در شرایط کنونی، چنین یک هویت، "همبستگی سیاسی" را، باید به عنوان توافق مشترک دانست، که بر یک "نظام واحد سیاسی" یا "دولتی" تمثیل شده بتواند. چنین توافق ها و تعهد ها، شکل قانونی را به خود می گیرد. طوری که در فوق ذکر شد، تمایلات و یا موضعگیری های "ایتنوسینتریک" افراد، مانند موریانه، به "وحدت ملی" و ثبات دولتی - اداری، صدمه مرگبار وارد می کند. تحقق "وحدت ملی"، فقط از طریق پابندی به حد اقل قوانین، که نظم واحد سیاسی را با ثبات در اداره دولتی تضمین نماید، ممکن می باشد. این چنین حالت را، دانشمندان، بعد از مرحله نابودی کامل مناسبات "فیودالی"، در مطابقت، با مشی "مدرنیزم" مسلط، ممکن شمرده اند.

"ایتنوسینتریزم" را دانشمندان در قدم اول به عنوان یک مفهوم "سایکالوژیک" دانسته اند، که در عین حال با تعبیرات متفاوت در تحقیقات علوم اجتماعی و سیاسی، موارد استعمال خود را، می یابد. در مفهوم

"ایتنوسینتریزم" که تا حدی می توان "ایتنوگرایی" یا "قوم گرایی" نیز دانست، مفهوم "پیشداوری" و "افکار غرض آلود" فردی، در برابر گروپ های اجتماعی "بیگانه"، افاده شده است. این پدیده را بعضاً مبتنی بر، معتقداتی می دانند، که افراد در کردار و نمونه های رفتار خود، از خود تبارز می دهند. این افراد، که خود را به یک گروپ "ایتنی" مربوط می دانند، در رابطه با گروپ خود آنها، همیشه وضعیت را عادی ("نورمال")، "طبیعی"، "خوب"، "مرغوب و زیبا" و یا مهم و برتر، می شمارند. در برابر چنین "معیارهای" قاعده ای و اصولی، هم چو افراد می توانند، بیگانه ها را – که تفاوت صریح در کلتور آنها می یابند، با نسبت های "وحشی"، "غیر انسانی"، "استفراق آور و دل بد کننده" و یا "غیر منطقی" یاد کنند. ("ویکیپدیا")

در برخی از متون تحریری نویسندگان افغان، بوضاحت دیده می شود، که بعضاً حتی مفهوم "هویت ملی" را با "هویت و وابستگی ایتنی"، مغالطه می نمایند. بدین ترتیب، به آمادگی ذهنی خود ها برای قبول، اصول حیات قانونی دولتی، در قلمرو کشور، شک نشان می دهند. اگر احياناً کسی، بطور مثال، در رابطه با اصطلاح "ملیت"، که بوفرت دیده می شود، در جواب، خود را "پشتون"، "تاجیک"، "ازبک"، "هزاره" و غیره می نامد، در صورتی که، شخص مورد نظر، این اصطلاح "ملیت" را با کلمات، "ناسیونالیست" یا "نیشنالیستی" ((Nationalität یا (Nationality))، در مطابقت پذیرفته باشد، واضحاً مرتکب غلط فهمی معینی در مفهوم اصلی کلمه، می گردد. در همان زبان های خارجی، این اصطلاح، نسبت افراد را با "ملت" همان کشور، که به مفهوم "مُدرن" کلمه، با هدف هویت، یعنی "تابعیت" فرد، از یک دولت، یاد می شود، نشان می دهد، که در هر یک از دولت ها، تعریف خود را در قوانین اساسی آنها، می داشته باشد. یعنی هدف درینجا افاده "هویتی" است، که تبعه یک دولت را در خارج از قلمرو همان حاکمیت، معرفی نموده، در مناسبات بین المللی، با همین هویت و با استفاده از اسناد داشته صادر شده در همان دولت ها، مستفید می گردد. پرسش در مورد، چنین هویت اصلاً در خارج از سرحدات یک کشور، مطرح می گردد. اتباع دولت های دارای ثبات سیاسی – اجتماعی، از جانب دولت های آنها، در وقت ضرورت، مورد حمایت و مواظبت لازم قرار می گیرند.

حال به عبارت دیگر علاوه می گردد، وقتی تعریف "هویت ملی"، به عنوان یک مفهوم در قانون اساسی یک کشور، به صراحت یاد می گردد، موضوع بر سر تابعیت دولتی شخص است، که در قلمرو یک حاکمیت سیاسی، یعنی در یک دولت زندگی می کند و دارای حقوق و مکلفیت می باشد. در افغانستان "کثیرالالتنیک"، جمع حسابی تمام گروپ های اجتماعی، سرمایه بشری این سر زمین است. وقتی اگر، به عنوان مثال، از "پشتونولی" در اجتماعات "پشتون ها"، یاد شود، نباید فراموش نمایم، که چنین "نورم ها" در دوران قبل از "حیات دولتی" معمول بوده، صدق می نموده است. یعنی این اقوام، در مطابقت با زمان و مرحله معین، که "سازماندهی قومی"، در پیشبرد زندگی اجتماعی آنها نقش داشته است، در اجتماع و سازماندهی قومی، حکم "قانون" را داشته است.

در آزمان، اجتماع آنها به معنی اصلی کلمه، فاقد دولت، بوده است. اقوام، در ساحة معین، از خود قلمرو یا ساحة معین خاک را، در اختیار خود، داشته اند، به عبارت دیگر، در یک موقعیت جغرافیایی تحت تسلط "قوم"

بسر می برده اند، اما در خارج از آن، از طریق "سرکردگان" قوم، با "حاکمیت های قلمروی" و حتی "امپراتوری ها" در پیوند های تعهدات و قرارداد ها، قرار داشته اند. آن ساحات را که در برخی از مناطق تا همین اکنون، سرزمین قومی نیز می دانند، توسط افراد قوم، دفاع می شده است. اما در شرایط حاکمیت دولتی، این چنین "دوالیزم"، نمی تواند، دوام یابد و یا قانونی شمرده شود، در صورتی که در قانون اساسی دولت، صراحت نداشته باشد.

همچو "نورم های مشابه"، در سایر اجتماعات دیگر، منجمله در "آسیا"، "افریقا"، "اروپا" و "امریکا"، قبل از انقلاب فرانسه نیز، وجود داشته است. بناءً "هویت ملی" را نباید، با وابستگی های "نژادی" و "ایتنی گرایی" یا "ایتنو سینتریک" منحصر ساخت و در مفاهیم راه مغالطه را باز نمود.

درین تابعیت، که یک هویت برای هر فرد و در نتیجه برای تمام افراد اجتماع یک کشور، یکسان مفهوم است، و هر یک درین نسبت دارای "حقوق" و "مکلفیت" مساوی می باشد. بنا برین تا زمانی که در هویت و موقف او، به ارتباط تابعیت دولتی، در یک قلمرو تغییر نه نماید و صاحب آن هویت باشد، جدا نا پذیر می باشد. بار دیگر تکرار می گردد، که در چنین شرایط، یعنی در قید سیستم حقوقی - دولتی، همین "حق"، "مکلفیت"، صدق می نماید. وابستگی به "نژاد"، "فرهنگ"، بشمول وابستگی "مذهبی" در یک اجتماع، بدون "دولت" و یا بدون تسلط، سازمان های ماقبل دولتی، چنین "حق" و "مکلفیت" را، نمی داشته باشد. بناءً، شرط اصلی، موجودیت یک "دولت" و یا "سازمان های" دیگری اند، که بر اساس "تعهدات"، تشکیل یافته باشند، و بعد، نوعی از "حق" و "مکلفیت" در آن اجتماع، مفهوم خود را، می یابد.

"ملیت" هر فرد تبعه افغانستان، که در حال حاضر نام رسمی دولت آن، "جمهوری اسلامی افغانستان" است، "افغان" تعریف شده است. موضوع بر سر این نیست، که ممکن "کلمه افغان"، در تاریخ قبل از تأسیس دولت، به کدام، گروپ اجتماعی، منسوب بوده باشد. در آن زمان، ممکن هنوز دولت تأسیس نه یافته بوده باشد، که در قانون اساسی "دولت مستقل آنها"، ثبت شده بوده باشد. این امر را هم باید، از نظر دور نداشته باشیم، که یک کلمه می تواند، مفاهیم متنوع را در گذشت زمان، افاده نماید و یا برعکس، کلمات مختلف هم، یک مفهوم را افاده نماید. بناءً بار دیگر با تکرار احسن و تأکید بر این واقعیت، بیان می گردد، که وابستگی انسان از نگاه "نژادی"، "لسانی"، "فرهنگی" و غیره، که بعضاً "ایتنی" و یا "قومی" نیز یاد می کنند، در صورت عدم وابستگی و ارتباط این افراد با دولت، مناسبت "حق" و "مکلفیت" هم وجود، نمی داشته باشد.

ارزش های "کلتوری" و "فرهنگی" با همه تفاوت ها، گنجینه های مشترکی اند، که همه انسان های اجتماع، از آن می توانند مستفید شوند. استفاده فردی و اجتماعی از چنین ارزش ها، در اختیار خود آنهاست. غنای کلتوری، که به عنوان سیستم "باز" و در حال رشد و تغییر نیز یاد شده است، هیچگاه نمی تواند، منبع اختلاف و "نزاع" پذیرفته شود. به عبارت دیگر، استفاده از کلتور و فرهنگ، مربوط هر انسان آزاد است، و حق فرد است، که آیا طبق دلخواه، از هر یک از ارزش های آن، کار می گیرد و یا کار نمی گیرد. این چنین پیوند و وابستگی، مانند هویت دولتی، که حاکمیت ها، برای هر یک از افراد تابع قوانین آن، تعیین می کنند، کدام حق و مکلفیت تعریف شده نیست. اما استفاده آزادانه از آن، ممکن برای هر فرد، باعث رفاه و خشنودی هم گردد.

همه جوامع موجود کنونی، در همه دولت ها، دارای ترکیب اجتماعی و نژادی مخلوط می باشند. مهم آنست، تا فرق صریح میان ارزش های فرهنگی، اخلاقی و غیره که در اجتماع به عنوان رسوم و عادات نیز شناخته

SPIEGEL Titel



Weibliche Häftlinge beim Marsch in das Lager Auschwitz-Birkenau: Eine Höle von Sadiasmus, Bestialität, Lust am Töten

(« زندانیان زن در حال "مارش" در اردوگاه "اوشوویتس" — بیرکناو:

یک دوزخی از بی رحمی، حیوانیت و وحشیگری، هوس به کشتن»)

می شود، با توافقات و همبستگی سیاسی، فرق قایل شد. به عبارت دیگر، همه دولت هایی که از گروپ های متنوع "ایتنی" تشکیل یافته اند، انسان های آن در یک قلمرو سکونت دارند، از ذخایر و ثروت های طبیعی آن، بر طبق قوانین حاکمیت، برای پیشبرد حیات اقتصادی — فرهنگی، مستفید می شوند.

حفظ امنیت و تمامیت ارضی، که سازماندهی آن، بدوش دولت هاست، بر دوش تمام اتباع نیز، بعنوان مکلفیت شمرده می شود، که مطابق قانون و تعهدات مندرج آن، وفاداری معین فرد را می طلبد. افغانستان، کشوری است "کثیرالایتنی" که در مسیر انکشاف آن، از مراحل مختلف، مانند اروپا، بطور کامل، عبور نه نموده است. یعنی، بقایای "ساختاری" متنوع قبلی اجتماعات، که در طی قرون پهلوی همدیگر قرار داشته اند، هنوز هم به



zum KZ Auschwitz: „Das Töten war leicht“

Häftlinge auf dem Weg in die Gaskammer, Eingang

(از سمت چپ به راست: در مورد اردوگاه "اوشوویتس" «کشتن آسان بود»، «زندانیان در راه دخول به اتاق غاز»)

حیات اجتماعی آن ادامه می دهند. "گیلنر"، در کتاب خود، تعریف "ناسیونالیزم" را به قول خودش، که تا آنزمان تعریف نا شده دانسته است، با تکیه بر دو مفهوم، "دولت" و "ملت"، افاده می کند.

در تعریف "دولت"، تعریف معروف "مکس ویبر" را، انتخاب نموده است، که می گوید: دولت: "به چنان تأسیسات اجتماعی اطلاق می گردد، که انحصار بر قدرت مشروع را در اختیار داشته باشد." هر گاه درین تعریف توجه شود، هیچ تذکری از "ترکیب ایتنی" در "تأسیسات اجتماعی" مورد نظر آن دانشمند معروف، ذکر نه شده است. بدین معنی که "وابستگی ایتنی" که بدون شک، هر یک از "ایتنی ها" دارای "کلتر" و "فرهنگ" خاص خود نیز می باشند، و در حالت "کنثیرالفرهنگ"، هم چنان ادغام ها و جوش خوردن های فرهنگی نیز رخ داده می تواند، که "خالص ماندن" و ثابت ماندن کلتر و فرهنگ و حتی عقاید مذهبی، برای هر فرد، در گذشت زمان هم، مفهوم خود را از دست می دهد. اما وقتی از پدیده دولت، به عنوان

قدرت اداری حاکم، برای حفظ نظم و امنیت حرف زده می شود، که هدف از اداره سیاسی، مبتنی بر اساسات حقوقی است، فقط قوانین معقول است، که در امر حفظ نظم و امنیت اجتماعی نقش مؤثر داشته می تواند.

تناسب کمی افراد هر گروپ "ایتنی"، در این واحد های اجتماعی یا "ایتنی" و "مذهبی"، که در همچو ساختار "تأسیسات اجتماعی"، دارای صلاحیت قانونی، یعنی "انحصار قدرت مشروع"، که برخی از "ایتنیسیست ها" به آن مربوطیت می خواهند، از جانب دانشمندان، ذکر نه شده است. در اشارات ذیل تا حدی روشن می سازد، که در حیات دولتی، تعمیم قدرت "تأسیسات اجتماعی"، بر حسب قانون تعیین می گردد. این امر تابع آنست، که چه نوع "دولت" تأسیس یافته است. یعنی، آیا دولت بر اساس اصول "دیموکراسی" و یا بر اساس "دیکتاتوری"، بناء یافته است.

چه بسی ناسیونالیست هایی را هم می شنویم که ادعای دفاع از خالص نگهداشتن "کلتر مردمی" آنها حرف می زنند، در حالی که بقول "گیلنر"، در حقیقت "یک کلتر عالی جدید" را با ترکیب نو، بطور "تصنعی" (« اطفال در اردوگاه آوشوویتس: اعتماد کامل به قاتلین خود داشتند.»)

جوش" می دهند. بدین ترتیب، آن "اصلیت" و "خالص نگهداشتن" را کاملاً، یا در کلتر جدید، مدغم می سازند و یا به تدریج گوشه نگهداشته و راه فراموشی را در پیش می گیرند.

درینجا کافی است، تا فقط بطور نمونه، از دوران حاکمیت "نازی ها" در "آلمان"، یادآور شویم که در تحت رهبری "حزب ناسیونال سوسیاست..." و دیکتاتور آن، "ادولف هیتلر"، انجام یافته است. هفتاد سال است، که مقامات و متفکران دانشمند آگاه در رژیم سیاسی- اجتماعی در کشور آلمان، که متعهد به "دیموکراسی" می باشند، در جهت افشاء تمام اعمال جنایت آمیز و نا بخشودنی، عاملین آنزمان، "نازی" ها، و رژیم "دیکتاتور نژاد پرست"، تلاش می ورزند.

این تصاویر را فقط بطور نمونه، از جمله جنایات بی شمار دیکتاتوران "نازی"، در جنگ دوم جهانی که در

(« نگهبانان زندانیان در "دخاو" ۱۹۳۳ م: مؤرخین وقت ناکام شدند »)



(« اطفال در اردوگاه اوسشوویتس: اعتماد کامل به قاتلین خود داشتند. »)

Häftlinge, Bewacher im KZ Dachau 1933: Zeitgeschichtler versagten



Kinder im Lager Auschwitz: Voller Vertrauen zu ihren Mördern

برابر انسان مرتکب شده اند، از نظر می گذرانیم: "زندانیان زن، در "مارش" بسوی "کمپ" یا "لاگر "اوسشوویتس" – "بیرکناو" (Auschwitz – Birkenau): یک دوزخ "زادیزم"، "حیوانیت" و "اشتیاق به کشتن"

در پایان تصاویر بعدی، عمدتاً زندانیان زن و طفل دیده می شوند.

(در پایان تصویر اول سمت چپ، در همان مرکز تجمع "اوسشوویتس": "کشتن ساده بوده است"، در عکس دوم زندانیان، اطفال و زنان را در راه دخول، به اطاق "گاز" نشان می دهد.

عکس بعدی، از مرکز تجمع "دخاو" گرفته شده است، که رفتار محافظان زندان، را با زندانیان نشان می دهد.

تصویر آخری، اطفال را در "اوسشوویتس"، عقب سیم های خار دار نشان می دهد، که در پایان تصویر می خوانیم: "با اعتماد کامل، به قاتلین شان")

حال علاوه از توجه به این چند سطر با ارزش، بدون تفصیل، یک بار دیگر به قسمتی از گذشته تلخ تاریخ، یعنی تبارز "نژاد پرستان" در تحت نام "ناسیونال سوسیالیست در آلمان"، که باعث بروز جنگ دوم جهانی گردید، مرور می کنیم. محققین و دانشمندان علوم اجتماعی که این دوران را بعنوان جنایت علیه بشریت محکوم

نموده اند، یکی از موضوعات محکومیت آن رژیم دیکتاتوری را، در انتخاب راه "نژاد پرستی" دانسته، بهمین علت است، که تعریف "ناسیونال سوسیالیست..." را در مورد آنها، نمی پذیرند، زیرا فقط بر یک گروپ "نژادی"، متکی بوده است و با عوامفریبی، شعار های "برتری نژادی" را، انتخاب نموده بودند. آن حکومت زمانی "ملی" بوده می توانست، که مبتنی بر اصول "تعدد" یا "جمع گرایی" حکومت می شد.

در مورد "پادشاهی" ها، هم چنان، اختلاف نظر وجود دارد، که آیا بر یک "ملت" واحد، حکومت نموده است. به هر صورت، پادشاهان در برخی از کشور های اروپایی، در امر رشد فرهنگ و هنر، و قوانین اجتماعی و نظام های سیاسی، خدمات وسیعی هم نموده اند.

زمانی ممکن تحمل این کلمات را به راحت داشته باشیم، که بر تمایلات خود بخصوص در رابطه با آنچه در تحت نام "افتخارات" جمعبندی می نمائیم، توجه نمائیم که حتماً همه اتباع کشور ما، دارای برداشت و احساس و هم نتیجهگیری همگون نخواهد بود.

وقتی دوستان هموطن ما، خود و یا کسان دیگری را "ملی گرا" می خوانند، نمی دانم، چرا تنها با مفهوم "ملی" یا "ملی بودن" قناعت نمی کنند، ممکن با تذکر ساده این کلمات، به کدام آرزو باشند، که نزد اوشان، بر اساس آن، گرایش چه هدف مشخص، بسر خواهد رسید؟ حال می تواند سوالی مطرح شود، که "گرایش" ایشان، کدام "کیفیت" را حاصل می نماید؟

به همین ترتیب، در مورد اصطلاح "چپ گرا" هم چنان می توان سوالاتی را مطرح نمود. قبل از اینکه بر برخی از جوانب موضوعات سیاسی اجتماعی کشور ما درین مرحله "بحرانی" مرور نمائیم، توجه خوانندگان محترم را به لحظاتی هم از تأریخ کشور عمده اروپایی، "آلمان" جلب می نمائیم، که دوره های مختلف "ناسیونالیسم" را پشت سر گذاشته، دو جنگ "جهانی" هم چنان ازین قلمرو آغاز یافته است.

اهمیت موضوع را این نویسنده در آن می بیند، تا منجمله دیده شود، که "ملت گرایی" یا "ناسیونالیسم"، را ما چگونه تعریف می کنیم. کدام شاخص ها و ارزش ها را در "هویت ملی" شامل می دانیم.

رابطه میان اتباع کشور و دولت بر حسب کدام اصول و موازین تعریف می گردد. اما این امر را هم نباید از نظر دور داشته باشیم، که "ملت گرایی نژاد پرست"، در تأریخ بشر، چه رد پای منحوس و منفور، نا بخشودنی، در عمل، از خود، به جا مانده است.

ختم



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

آیا ما یک ملت هستیم؟

[Yusufi_akbar_ayaa_maa_yak_lelat_hastem.pdf](#)